

نظام تضاد در سلوک تربیتی؛ خوانشی انسان‌شناسانه از فرآیند کمال

تضاد؛ بستر تکوین تکلیف و ظهور مکارم اخلاقی در مسیر تربیت

در زندگی روزمره، انسان همواره با موقعیت‌هایی مواجه است که میان خواسته‌های درونی و تکالیف بیرونی، شکافی عمیق ایجاد می‌کنند. فرض کنید فردی با فردی دیگر در تعامل است که رفتاری به غایت ناعادلانه دارد؛ در این نقطه، نفس به طور غریزی میل به واکنش تند یا تقابل دارد. در همین لحظه، یک ندای درونی و یک دستور دینی (تکلیف) او را به حلم، عفو و یا سکوت دعوت می‌کند. این نقطه، یعنی محل برخورد غریزه با فطرت، همان نقطه‌ای است که بسیاری آن را مانع رشد می‌بینند، اما واقعیت این است که این تقابل، خود متن اصلی برنامه تربیتی انسان است. اگر این فشارها و اصطکاک‌ها در زندگی وجود نداشت، صفاتی مانند حلم، غفور بودن و عفو، در وجود انسان به فعلیت نمی‌رسیدند. در واقع، بسیاری از بن‌بست‌های اخلاقی و رفتاری ما ناشی از این است که سازوکار عالم را یک محیط آرام و بدون چالش تصور کرده‌ایم؛ در حالی که نظام خلقت بر پایه این تضادها استوار است تا انسان بتواند در کوره‌ی حوادث، به گوهر وجودی خود دست یابد.

مبانی هستی‌شناختی تضاد تربیتی در عالم ماده

عالم ماده، بر خلاف تصور سطحی برخی، خانه‌ی آرامش و آسایش مطلق نیست. این عالم، دار تضاد و تراحم است. بر اساس حکمت متعالیه و آموزه‌های قرآنی، هیچ حرکتی در ناسوت بدون اصطکاک رخ نمی‌دهد. تضاد، ناموس حاکم بر جهان ماده است و حکمتی عمیق در آن نهفته است؛ اگر در عالم، تضادی وجود نداشت، هیچ موجودی برای بقا یا کمال مجبور به تلاش نمی‌شد. در ساحت انسانی، این تضادها بستری را فراهم می‌کنند تا استعدادهای نهفته‌ی وجودی انسان، در اثر برخورد با چالش‌های محیطی و اجتماعی، شکوفا گردند.

بنابراین، تضاد تربیتی نه یک امر عارضی و ناخوشایند، بلکه ذاتی عالم دنیاست؛ در واقع، قدرت‌هایی که انسان باید برای بازگشت به سوی خداوند کسب کند، همگی از طریق مواجهه و درگیری با همین تضادها حاصل می‌شود. انسان

بدون چالش، انسانی ایستا و فاقد قدرت است. برای آنکه انسان بتواند به مقام « تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ^۱ » دست یابد، نیازمند میدان عملیاتی است که صفات الهی در آن ظهور کنند. چگونه می‌توان بدون وجود کسی که ستمی روا داشته، به صفت «عفو» متخلق شد؟ چگونه می‌توان بدون وجود کسی که عصبانیت را برمی‌انگیزد، به صفت «حلم» رسید؟ این تضادها، سوخت حرکت انسان به سمت کمال هستند؛ در حقیقت، بخش حیوانی وجود انسان، همواره با احکام الهی در تضاد است و همین فشار، همان چیزی است که بخش فوق‌عقلانی انسان را تغذیه می‌کند.

جایگاه شیطان در هندسه تضاد تربیتی

در هندسه کمال، شیطان نقشی راهبردی ایفا می‌کند. انجام هر حکم از احکام الهی، عملاً ورود به یک میدان محاربه است. واژه محراب که برای محل نماز به کار می‌رود، دقیقاً بیانگر همین معناست؛ محراب، محل جنگ با شیطان است. آیت‌الله جوادی آملی در تبیین این حقیقت بنیادین می‌فرماید: «هرکس هر رشدی کرده، به برکت وجود شیطان است.» این سخن به این معنا نیست که شیطان خود یک هدف است، بلکه او عامل تحریک‌کننده‌ی قوای درونی انسان برای جهاد اکبر است.

بدون وجود این دشمن درونی و بیرونی، ظرفیت‌های مقاومتی انسان هرگز به فعلیت نمی‌رسید؛ اگر هر حکم شرعی، بدون کوچک‌ترین سختی یا معارضی انجام می‌شد، دیگر تکلیف معنایی نداشت. سختی تکلیف، دقیقاً به خاطر همین وجود شیطانی و نفسانی است که مانع حرکت می‌شود؛ پس شیطان، یکی از ارکان تضاد تربیتی است که بستر لازم برای تقرب بندگان خاص خدا را فراهم می‌کند.

مواجهه عاقلانه با تضاد تربیتی در ساحت نفس

هنگامی که انسان در دنیای پر از تضاد قرار می‌گیرد، دو نوع برخورد اساسی پیش رو دارد. نخستین رویکرد، مواجهه‌ی عاقلانه است. این رویکرد، مبتنی بر محاسبات سود و زیان اخروی است. فرد به این نتیجه می‌رسد که رذایلی همچون عصبانیت، حسادت و تکبر، بار سنگینی از عذاب‌های برزخی و فشارهای قبر را برای او به همراه خواهد داشت. در

^۱ بحار الأنوار، جلد ۵۸، صفحه ۱۲۹

اینجا، عقل به او فرمان می‌دهد که برای رهایی از گرفتاری‌های طولانی‌مدت در عالم پس از مرگ، باید بر نفس خود غلبه کند.

در این سطح، برخورد با رذایل، مشابه برخورد با یک حیوان درنده است. انسان عاقل در برابر حیوان درنده، رفتاری هیجانی و شتابزده از خود بروز نمی‌دهد؛ زیرا می‌داند که واکنش احساسی، موجب حمله بیشتر آن حیوان می‌شود. او با صبری و مدارا، سعی می‌کند از میدان خطر عبور کند. این همان منطق تضاد تربیتی در سطح عقلانی است؛ جایی که فرد علی‌رغم میل درونی به واکنش، به خاطر دوراندیشی و درک عواقب رذایل، مدارا پیشه می‌کند. این مدارا، رمز نجات انسان از حملات نفسانی و صدمات اخلاقی است.

رویکرد عاشقانه؛ متعالی‌ترین مدل در تضاد تربیتی

فراتر از عقلانیت محاسبه‌گر، رویکرد عاشقانه قرار دارد. در این سطح، فرد نظام محبتی خود را اصلاح کرده است. وقتی حب و بغض انسان «فی الله» شود، سختی تکالیف و رنج ترک رذایل، به کام او شیرین می‌شود. در ساحت عشق، مفهوم «تضاد» تغییر ماهیت می‌دهد. همان‌طور که مادری در راه رفاه فرزندش، رنج‌های طاقت‌فرسای نگهداری خانه و فرزند را نه تنها تحمل می‌کند، بلکه از آن لذت می‌برد، عاشق خدا نیز در مسیر اطاعت، سختی‌های راه را به جان می‌خرد.

در این حالت، ترک رذایلی مانند زودرنجی یا سوءظن، نه با اجبار درونی، بلکه با حیا و شرمساری در برابر پروردگار محقق می‌شود. کسی که خود را منتسب به خانواده‌ی آسمانی می‌داند، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را پدر واقعی و حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها را مادر خود میداند، هرگز راضی نمی‌شود با رذایل اخلاقی، باعث سرافکندگی آنان شود. او در هر موقعیت متضاد، حضور ناظران آسمانی را حس می‌کند. این دیدگاه، عمق جدیدی به تضاد تربیتی می‌بخشد؛ تضاد اینجا دیگر یک میدان جنگ صرف نیست، بلکه یک امتحان وفاداری است که در آن، محبت حق، همه‌ی موانع را از سر راه برمی‌دارد.

تطهیر قلب از عفونت‌های کینه‌ورزی در تضاد تربیتی

یکی از بزرگترین چالش‌های آدمی در جهان ماده، تعارض منافع و علایق است که منجر به ظلم و تجاوز به حقوق یکدیگر می‌شود. عالم، عالم تزاخم است و همین امر بستر ایجاد کینه و سوءظن را فراهم می‌کند. نکته‌ی کلیدی اینجاست: انسان مؤمن نباید اجازه دهد آلودگی‌های ناشی از عملکرد دیگران، به قلب او نفوذ کند. امام رضا علیه السلام در روایتی خطاب به حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام می‌فرمایند: «دوستان ما نباید فرصت‌های گران‌بهای زندگی و وقت ارزشمند خود را به دشمنی با یکدیگر تلف کنند. من با خود عهد کرده‌ام که هر کس مرتکب اینگونه امور شود یا به یکی از دوستانم و رهروانم خشم کند و به او آسیب رساند از خدا بخواهم که او را به سخت‌ترین کیفر دنیوی مجازات کند و در آخرت نیز اینگونه افراد از زیانکاران خواهند بود.»^۲

این کلام نورانی نشان می‌دهد که کینه‌ورزی و دل‌چرکین بودن نسبت به دیگران، یک عفونت سنگین است که سلامت قلب را نابود می‌کند. تضاد تربیتی در اینجا، فرصتی است تا انسان با چشم‌پوشی از ظلم‌های وارده، قلب خود را تطهیر کند. بدون این گذشت و پاکسازی درونی، رسیدن به مقام الهی غیرممکن است. این یعنی فرد باید در اوج درگیری‌های اجتماعی، درون خود را از آلودگی‌های اخلاقی حفظ کند؛ زیرا رشد انسان، در گرو این است که اجازه ندهد ظلم دیگران، کینه را در دل او تثبیت کند.

نقش خانواده در شکستن غرور و شأن انسانی

تربیت الهی، اغلب از مسیر شکستن بت منیت می‌گذرد. گاهی خداوند، انسان را در موقعیت‌هایی قرار می‌دهد که غرور و شأن او نادیده گرفته می‌شود. پیامبر اکرم فرمودند: «أَزْهَدْ النَّاسُ فِي الْعَالَمِ أَهْلُهُ وَ جِيرَانُهُ».^۳ نزدیکان، به دلیل حجاب عادت، قدر واقعی انسان را نمی‌دانند و این برای کسی که به دنبال مقام الهی است، یک فرصت طلایی برای تمرین تواضع است. در سازوکار تضاد تربیتی، انسان باید یاد بگیرد که شئون ظاهری خود را وارد حریم خصوصی نکند. این نوع نگاه، هم خود فرد را می‌سازد و هم مانع از تنش‌های بی‌هوده می‌شود. این تغافل، خود یک رزمایش بزرگ برای رهایی از قید من کاذب است.

^۲ الاختصاص؛ ص ۲۴۷.

^۳ نهج الفصاحة، جلد ۱ صفحه ۲۰۷

سیر کمال در میانه‌ی تضادها

نظام خلقت بر پایه‌ی تزاخم است و راه فراری از آن نیست. اما این تزاخم، تماماً خیر است؛ چرا که زمینه‌ساز حرکت انسان به سمت مبدأ هستی است. انسان با پذیرش این حقیقت که دنیا میدان تضاد تربیتی است، دیگر از سختی‌ها هراسی به دل راه نمی‌دهد. او می‌داند که هر مصیبت، هر آزار و هر تعارضی، فرصتی برای متخلق شدن به صفات الهی است.

این مسیر، ابتدا با عقلانیت و کنترل هیجانات آغاز می‌شود و با محبت فی‌الله به اوج می‌رسد. در این میان، عادت به عبادت، نفس را صیقل می‌دهد و آن را آماده‌ی پرواز می‌کند. هر قدم در این راه، یعنی رهایی از بند کینه‌ها، حسادت‌ها و منیت‌ها. حقیقت انسان، در این برخوردهاست که شکل می‌گیرد؛ نه در آرامش کاذب. پس، باید به استقبال چالش‌ها رفت و هر تعارضی را نه یک مانع، بلکه یک پله برای صعود به سوی قرب الهی دانست. این است راه بازگشت به سوی او؛ در میانه‌ی میدان محاربه و در قلب تضاد تربیتی.